

زندگی نامه خودنوشت کبری صفایی صابر^۱

توضیح

خانم صفایی فارغ‌التحصیل در مقطع کارشناسی ارشد در رشته ادبیات فارسی است. قلم زیبا و جذابی دارد؛ سلیس و ساده می‌نویسد؛ بطوری که زود با خواننده ارتباط برقرار می‌کند. سبک نویسندگی او به گونه‌ای است که اگر نویسندگی را ادامه دهد و با تمرین قلمش را ارتقا دهد، حتماً یکی از نویسندگان بزرگ خواهد شد. اینجا چند قطعه از نوشته‌های ایشان را انتخاب کرده‌ایم و امیدواریم نوشته‌های دیگری برای مجله بفرستند.

۱. خاطراتی از مدرسه ابتدایی و راهنمایی

من از ۶ سالگی به مدرسه استثنایی بلال حبشی رفتم و تا کلاس پنجم با دوستان نابینایم با خاطرات خوب درس خواندیم. کلاس پنجم را در مدرسه استثنایی دیگری که نامش را به خاطر ندارم درس خواندیم. ما در کلاس پنج نفر بودیم و معلم خوبی داشتیم. من مثل الان به تحصیل علاقه زیادی داشتم. بعد از اتمام دوره ابتدایی به خاطر عدم وجود مدرسه استثنایی برای مقطع راهنمایی در قم مجبور بودیم برای ادامه تحصیل به مدرسه شبانه‌روزی پاسداران که هم اکنون نرجس نامیده می‌شود برویم. آن روزها خیلی خوشحال بودم با خود می‌گفتم چه خوب است به تهران می‌روم و با دوستان جدید آشنا می‌شوم و در محیط تازه‌ای قرار می‌گیرم و زندگی دیگری را تجربه می‌کنم. برای فرا رسیدن اول مهر و رفتن به تهران لحظه شماری می‌کردم. بالاخره اول مهر شد و پدرم مرا به مدرسه شبانه‌روزی برد. وقتی وارد خوابگاه شدم دلم گرفت. دیگر از حیاط بزرگ خانه‌مان و دوستانم و دختران همسایه هم سن و سالم خبری نبود. اتافی بود با چند تخت ۲ طبقه و شیشه‌های رنگی دلگیر به جز دوستان دوره ابتداییم بقیه برایم نا آشنا بودند که نتوانستم و نمی‌خواستم با آنها ارتباط برقرار کنم. صبح‌ها سر کلاس می‌رفتم و ظهر به همان خوابگاه دلگیر بر می‌گشتم. البته محوطه‌ای در آن جا بود اما من از هیچ چیز حتی از درس خواندنم هم مانند قبل لذت نمی‌بردم. دائم گریه می‌کردم و دلم برای خانواده و دوستانم تنگ می‌شد. پدرم هفته‌ای یک بار به دیدنم می‌آمد و گاهی مرا به خانه می‌برد. این روزهای تلخ و سخت یک ماه و هشت روز ادامه داشت. تا این که پدرم مسئله کنار نیامدن مرا با محیط جدید با مسئولان آموزش و پرورش استثنایی مطرح کرد. آن‌ها پیشنهاد کردند که به قم برگردم و در مدرسه عادی کنار بچه‌های بینا درس بخوانم. آنها گفتند برایش معلم رابط می‌فرستیم تا درس‌های مشکل مثل ریاضی را علاوه بر کلاس با او کار کند و اوراق امتحانی را برای تصحیح دبیران از خط بریل به خط بینایی تبدیل کند. خلاصه پدرم مرا به قم آورد و در یکی از مدارس راهنمایی نزدیک منزلمان ثبت‌نامم کرد. باز هم تحصیل برایم جذاب شد و بسیار خوشحال بودم که می‌توانستم در کنار دوستان بینایم و در شهر خودمان درس بخوانم و بعد از مدرسه به جای خوابگاه دلگیر به خانه دلبازمان برگردم.

اکنون که مقطع کارشناسی ارشد را در رشته ادبیات فارسی به پایان

رساندم و در حال آماده شدن برای آزمون دکترا هستم و این خاطرات را در ذهنم مرور می‌کنم از ایزد بخشنده برای پدرم رحمت و آموزش و پاداش کارهایم را آرزومندم. خدایا به خاطر روزهای خوب و سخت زندگیم از تو ممنونم. در جایی می‌خواندم «دریای طوفانی ناخدای لایق می‌سازد پس در زندگی همیشه ممنون سختی‌ها باش». در نتیجه سختی‌ها هم مانند همه کارهای خدا بی‌دلیل نیست.

۲. استفاده از کامپیوتر

تا سال ۱۳۸۳ استفاده از رایانه برایم رویایی دست نیافتنی بود. استفاده از وسیله‌ای که در نظرم ساکت و مرموز اما دوست داشتنی بود. هر فرد بینایی را که با رایانه کار می‌کرد می‌دیدم به حال او غبطه می‌خوردم و به حال خود افسوس. با خود می‌گفتم دانشجو هستم و نمی‌توانم با رایانه و اینترنت کار کنم. تا این که یکی از دوستان خوبم پیشنهاد کرد برای آموختن رایانه به تهران برویم. با آنکه برای رفتن به تهران اضطراب زیادی داشتم اما به خاطر رسیدن به رویای دست نیافتنی که در ذهنم ساخته بودم با چند تن از دوستان نابینایم به تهران رفتیم. در آن سال‌ها کلاس‌های آموزش رایانه ویژه نابینایان و کم‌بینایان در قم وجود نداشت. در جلسه اول کلاس نکاتی درباره رایانه گفته شد. از جلسه دوم استاد به طور عملی به آموزش کار با رایانه پرداخت. هرچه کلاس‌های رایانه جلوتر می‌رفت کار با آن که دیگر برایم وسیله‌ای خاموش و مرموز نبود جذاب‌تر می‌شد.

اکنون که مانند افراد بینا می‌توانم از رایانه استفاده کنم و از مطالب علمی گرفته تا آشپزی را در سایت‌های گوناگون بخوانم. خدا را شکر می‌کنم که با کمک او و استادان خوب و پیشرفت‌های نرم‌افزاری من و هموعانم می‌توانیم از این دستگاه جادویی بهره ببریم.

خدای خوبم به خاطر همه چیزهایی که برایمان خوب است و به ما عطا کردی و هر آن چه که حتماً به صلاح ما نبوده راحت‌تر بگویم برایمان خوب نبوده و به ما ندادی از تو ممنونم (قم - ۱۳ بهمن ماه ۹۳).

۳. گروه تواشیح آوای بصیرت

گروه تواشیح آوای بصیرت با همت دفتر فرهنگ معلولین در آبان ماه سال ۱۳۹۰ شروع به فعالیت نمود. لازم به ذکر است مربیگری این گروه را یکی از اعضای نابینای گروه به نام خانم نرگس گل‌وردی بر عهده دارد.

اولین کار این گروه به مناسبت ماه محرم در مدح امام حسین(ع) بود.

۱. نابینا؛ دارای مدرک کارشناسی ارشد ادبیات فارسی از دانشگاه تهران؛ نویسنده و کارشناس فرهنگی امور نابینایان.

برای سهولت رفت و آمد اعضا سرویس ایاب و ذهاب با هزینه دفتر فرهنگ معلولین آماده گردید.

اعضای گروه ۵ نفر و به شرح زیر است:

۱. نرگس گل‌وردی نابینا دارای مدرک کارشناسی الهیات و مدرک تربیت مربی قرآن از سازمان تبلیغات اسلامی
 ۲. کبری صفایی صابر کم‌بینا کارشناس ارشد ادبیات فارسی
 ۳. منصوره ضیایی فر نابینا کارشناس ارشد ادبیات فارسی
 ۴. رقیه میرزایی کم‌بینا کارشناس ادبیات فارسی
 ۵. ملیحه چراغی نابینا کارشناس ارشد روانشناسی
- این گروه قطعه زیر را چند ماه تمرین کرد و در اجرای آن صاحب سبک شده بودند:

مژده از بهاران ده بر خزان نابینا

نخل کاهلی برکن از روان نابینا

گر چراغ خاموش است دیدگان او اما

پر فروغ امید است شمع جان نابینا

خواهی از بدانی چیست روز و روزگار او

شرح حال او بشنو از دهان نابینا

واژه‌هایی چون عاجز بهر وی نمی‌زیبد

همچنان توانمندند بازوان نابینا

تا ز جانب داور قسمتش چنین گردید

کی رود به غیر از شکر بر زبان نابینا

تا که پرتو ایمان در دلش تبلور کرد

جلوه‌گاه صبر آمد آسمان نابینا

داده دیدگان از کف آن مجاهد جانباز

تا که بنگرد حق را در مکان نابینا

ای سفید عصای او ای رفیق راه او

نکته‌ها به لب داری در بیان نابینا

ای برادر دینی گوش جان دمی بسپر

درد دل بسی دارد نوجوان نابینا

تا محبت رهبر نقل مجلسش گردید

ره کجا برد خاری در کبان نابینا

تا به احمد و آتش عشق و مهر می‌ورزد

کی (بصیر) تاریخ است این جهان نابینا

سروده زنده یاد احمد پوستچی متخلص به (بصیر) شاعر نابینا

اما این گروه، پشتیبانی دفتر فرهنگ معلولین را از دست داد و متأسفانه جای دیگر هم حمایت نکرد و تعطیل شد. با اینکه بچه‌ها استعداد خارق‌العاده در فراگیری فنون موسیقایی داشتند. اگر سازمانی و نهادی از آنان اندک حمایتی می‌نمود قطعاً جزو گروه‌های بزرگ و آینده‌دار می‌شد.

درد و دل ما روشندان در این زمینه زیاد است. حمل بر خودستایی نشود؛ واقعیت این است که بچه‌های روشندان یکپارچه خلاقیت و ابتکارند ولی نیاز به دستگیری و حمایت دارند. این رخداد را نوشتیم تا در تاریخ معلولان و نابینایان ثبت گردد (۱۳ بهمن ماه ۹۳).

معلولیت و نویسندگی مصاحبه با خانم هانیه عرب

مصاحبه کننده: الهه قاسمی

اشاره

تا چند دهه پیش فکر می‌شد، معلولان فقط برای مشاغل محدود مثل تلفنچی یا بلیت فروشی اتوبوس‌های شهری و امثال اینها توانایی دارند. اما با پیشرفت‌های معلولان و حضور در همه مشاغل علمی، فرهنگی، اجتماعی، صنعتی، مدیریتی و کشاورزی، آحاد جامعه متقاعد شده‌اند، معلولان بالقوه توانایی همه مشاغل را دارند. روانشناسان تأکید می‌کنند، کارهایی مثل روزنامه‌نگاری، گزارش‌نویسی و نویسندگی کتاب و مقاله برای معلولان علاوه بر اینکه می‌تواند شغل باشد، یک نوع آرام‌بخشی روح و روان هم هست. از اینرو مجله توان‌نامه همواره بر مشاغل فرهنگی و علمی برای معلولان تأکید کرده و درصدد انتقال تجارب در این زمینه است. خود مددجویان، دستاوردها و تجربه‌های خوبی دارند. آنان باید علل و عوامل موفقیت حتی شکست‌های خود را به دیگران انتقال دهند.

خانم هانیه عرب به رغم مشکلاتی که دارد از روحیه خوبی برخوردار است؛ نیز دارای پشتکار و تلاش‌های مداوم می‌باشد. به همین دلیل توانسته آثار سودمندی تألیف و عرضه کند. متأسفانه جامعه ما آنقدر که چهره‌های خارجی را می‌شناسد، اطلاع اندک از چهره‌های داخل دارند. مثلاً مردم و خانوارهای هم محله‌ای خانم عرب آیا ایشان را می‌شناسند؟ چند بار به سراغ ایشان رفته‌اند؟ آیا یک دسته گل هرچند کوچک در سالگرد تولد ایشان به در خانه‌اش فرستاده‌اند؟ آیا در مسجد و حسینیه محل یا پارک محل، مردم یک بعدازظهر جمعه جمع شده‌اند و از ایشان تجلیل کرده‌اند؟ اگر پاسخ‌ها مثبت است، باید مردم را به کارهای دیگر مثل این تشویق کرد: شهرداری ناحیه یا مردم نیکوکار یک جعبه با در شیشه‌ای مثلاً ۶۰ در ۶۰ سانتی‌متر تهیه کنند و سر کوچه خانم عرب نصب کنند و کتاب‌های ایشان را نمایش دهند. شهرداری یا مردم آثار ایشان را به تعداد خانواده‌های محله خریداری و بین مردم پخش کند. و کارهای دیگر اینگونه‌ای لازم است.

توان‌نامه هم به سهم خود درصدد برآمد با هانیه عرب گفت‌وگویی داشته باشد؛ بلکه در انتقال تجارب ایشان سهیم گردد.